

جغرافیای تاریخی منطقه قفقاز

حمید آزاد^۱

چکیده

یکی از سرزمینهای مهمی که از تاریخ کهن و ژئوپلتیک حساس برخوردار است منطقه قفقاز واقع در میان دریای خزر و دریای سیاه است، که در ادوار مختلف تاریخی بر فلات ایران تأثیر گذاشته و تأثیر پذیرفته است. با توجه به مطالب فوق ذکر، این نوشتار بر آن است تا به بررسی جغرافیای تاریخی منطقه قفقاز با نگاه همه جانبه تاریخی، جغرافیایی و ژئوپولوتیکی بپردازد. بر همین اساس پس از بررسی موقعیت جغرافیایی و وضعیت انسانی این منطقه در متون جغرافیایی اسلامی و نیز گذری مختصر بر تاریخ سیاسی آن، به جغرافیای قومیتی - جمعیتی و نیز اهمیت ژئوپولتیک و بحران های ناشی از آن در دهه های اخیر پرداخته خواهد شد.

واژگان کلیدی: قفقاز، جغرافیای تاریخی، ژئوپولتیک قفقاز.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه تهران. hamid.azad@ut.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۲ / ۱۰ / ۱۷ ، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲ / ۱۲ / ۱۰

جغرافیای تاریخی رشته و یا شاخه ای میان رشته ای میان علوم تاریخ و جغرافیا است که بسیار کاربردی جهت آشنایی با تاریخ و جغرافیای مناطق مختلف تمدنی می باشد که آشنایی به دست آمده از طریق آن می تواند در شناخت ریشه های معضلات و مشکلات کنونی و برطرف کردن آن ها و یا شناخت قابلیت های بالقوه این مناطق در طول تاریخ و استفاده از آن ها پرکاربرد باشد. بر این اساس در این نوشتار سعی شده است تا جغرافیای تاریخی منطقه قفقاز بر اساس منابع تاریخی و پژوهش های معاصر مورد بررسی قرار بگیرد. قفقاز به عنوان یکی از مناطق مهم جهان به لحاظ تامین انرژی و مسیر ارتباطاتی، از تاریخی کهن به همراه تنوع قومی و زبانی، و در نتیجه از ژئوپولیتیکی بسیار حساس برخوردار می باشد. این ویژگی ها موجب توجه بسیاری از کشورهای منطقه ای و فرامنطقه ای در طول تاریخ، و در نتیجه تولید بحران در این منطقه تاریخی شده است که در این نوشتار بدان اشاره خواهد شد. لذا نه تنها شناخت جغرافیای تاریخی این منطقه برای بسیاری از پژوهشگران تاریخ و جغرافیا، بلکه برای بسیاری از کارشناسان سیاسی منطقه نیز مفید خواهد بود و ممکن است پاسخگوی بسیاری از سوالات در مورد مسائل این منطقه باشد. بر همین اساس این نوشتار به چند بخش تقسیم شده است. پس از به دست دادن وجه تسمیه قفقاز، در قسمت دوم به جغرافیای تاریخی قفقاز بیشتر با اتکای به منابع جغرافیایی مسلمانان پرداخته شده است. پس از آن مختصری از تاریخ اقوام و دولت های این منطقه از ابتدا تا همین اواخر مورد بررسی قرار گرفته است. نهایتاً در آخرین قسمت، بر اساس داده های تاریخی و جغرافیایی به عوامل اهمیت و بحران ساز (ژئوپولیتیک بحران ساز) در این منطقه اشاره خواهد شد.



وجه تسمیه قفقاز

قفقاز (Caucasus) یا همان کافکاز (Kavkaz) روسی رشته کوه ها و ناحیه ای را می گویند که بین دریای سیاه (در غرب) و دریای خزر (در شرق) کشیده شده است و هم اکنون میان روسیه، گرجستان، آذربایجان و ارمنستان تقسیم شده است. مانع تاریخی بزرگ یعنی رشته کوه های قفقاز نه تنها دریای سیاه را از دریای خزر بلکه آسیا و اروپا را نیز از هم جدا می کند. واژه انگلیسی Caocacus، لاتینی شدهٔ واژه Kauasos است که جغرافی دانان یونان باستان آن را برای منطقه مذکور به کار می بردند و واژه Kavkaz روسی نیز از همین واژه است. به نظر می رسد که منشأ اولیه این واژه، واژه کاز-کاز باشد که هیتی ها آن را برای مردمی که در ساحل جنوب شرقی دریای سیاه زندگی می کردند به کار می بردند (Encyclopedia Britannica، ذیل واژه Caucasus).

اولین بار واژه قفقاز در اثر آشیل درام نویس یونان باستان، در درام پرومتی زنجیر شده آورده شده است. بعضی از شرقشناسان، از جمله مارکوارت و آکادمسین گرجی تاماز قامقره لیدزه واژه قفقاز را برگرفته از واژه فارسی «گپ گه» از ترکیب واژه های گپ (بزرگ) و گه یا کوه به معنی کوه بزرگ می دانند. احتمال بسیار دارد که منشأ نام قفقاز از واژه کوه قاف از نام های جغرافیایی اساطیری ایرانی باشد که در شاهنامه فردوسی از آن نام برده شده است (امیر احمدی، ۱۹). این احتمال نیز هست که واژه قفقاز با واژه های «قبخ» و یا «قبق» نیز در ارتباط باشد که جغرافیانگاران اسلامی برای نامیدن کوه های قفقاز از آن استفاده می کردند. مسعودی کوه های قفقاز را «جبال قبخ» می نامد. او می گوید: «جبل قبخ کوهی بزرگ است و ناحیه آن ناحیه ای معتبر است و شامل ممالک و اقوام بسیار است. در این کوهستان هفتاد و دو قوم هست که هر قوم شاه و زبانی جدا دارد (مسعودی، مروج الذهب، ج ۱: ۱۷۳).



«ماوراء قفقاز» نیز واژه ای است جغرافیایی که از دیدگاه روس ها به آنچه در پشت رشته کوه های قفقاز بزرگ واقع شده است، گفته می شد که شامل سرزمین های جنوبی دامنه های جنوبی قفقاز بزرگ از قلمرو روسیه بود. به این قلمرو که در بین مرزهای شمال شرقی امپراتوری عثمانی (و بعد از پایان جنگ بین الملل جمهوری ترکیه)، شمال رود ارس در مرز ایران و روسیه (و سپس اتحاد جماهیر شوروی) و جنوب رشته کوه های قفقاز بزرگ قرار داشت به زبان روسی زاکافکازیا (Zakavk zia) گفته می شود. لذا واژه «ماوراء قفقاز» فارسی و واژه انگلیسی «Transca casusia» ترجمه همان واژه روسی است. از دیدگاه غیر روس ها و به ویژه ایرانی ها که از جنوب به این منطقه می نگرند این قلمرو در واقع همان «قفقاز جنوبی» است (امیر احمدی، ۱۳۸۱: ۲۰-۱۹).

جغرافیای تاریخی سرزمین قفقاز

آنچه اکنون به عنوان قفقاز معروف است در متون جغرافیایی اسلامی به دو اقلیم جغرافیایی «ارمنیه، اران و آذربایجان» و نیز «سرزمین خزران» تقسیم می شد، که اولی همان قفقاز جنوبی و دومی همان قفقاز شمالی است؛ البته با تفاوت اندکی. توضیح این که برخلاف زمان معاصر که آذربایجان شوروی جزو قفقاز جنوبی محسوب می شود در متون جغرافیایی اسلامی آذربایجان به نواحی جنوب رودخانه ارس اطلاق می شد که از غرب به ایالات «ارمنیه» و «جزیره» و از جنوب به ایالت «جبال» - که تقریباً مطابق با رشته کوه های زاگرس شمالی و مرکزی و البرز مرکزی بود- ختم می شد. علاوه بر این سرزمین خزران به نواحی وسیعی از شمال دربند (باب الابواب) تا نواحی شمال دریای خزر اطلاق می شد که قوم خزر به همراه اقوام دیگر در آن ساکن بودند.

جغرافی نویسان اسلامی در آثارشان، قفقاز جنوبی را به سه قسمت تقسیم کرده بودند که عبارت بودند از ارمنیه، آذربایجان و الرّان. ابن حوقل در صوره الارض



(تالیف اواسط قرن چهارم هجری) در مورد محدوده این اقلیم می گوید: «این اقلیم محدود است از طرف شرق به جبال و دیلم و غرب دریای خزر، و از طرف مغرب به حدود جزیره، و از طرف شمال به اللان و جبال قبق، و از طرف جنوب به حدود عراق و اندکی از حدود جزیره» (ابن حوقل، ۸۱) او مهم ترین شهرهای «آذربایجان» را اردبیل، مراغه و ارومیه می داند (همان، ۸۳-۴) و شهرهای کوچک آن را تبریز و خوی و سلماس و موقان و بیلقان و مرند ذکر می کند (همان، ۸۵). از نقشه این اقلیم پیداست که رود ارس حد شمالی آذربایجان بوده است.

ناحیه دیگر در این اقلیم اران یا الران است که از رود ارس شروع شده و تا کوه های قفقاز مرکزی می رسیده است. ابن حوقل مهم ترین شهر آن را بردعه می خواند (همان، ۸۶). و در جایی می افزاید: «در اران شهری بزرگ تر از بردعه، الباب (در بند) و تفلیس نیست. اما بیلقان، ورتان، بردیج، شروان، شماخی، شابران، قبله، شکلی، جنزه (گنجه)، شمکور و خنان شهرهای کوچکی هستند و در وسعت به هم نزدیک و نیز فراخ نعمت و پربرکتند» (همان، ۸۹). او در مورد شهر تفلیس (پایتخت کنونی گرجستان) می گوید «این شهر اکنون در دست گرج (گرجیان) است... پادشاه گرجیان با آنکه کافر است مردم آنجا را رعایت می کند و از هرگونه آزار ننگه می دارد. شعار اسلام همچنان در آنجا پابرجاست و مسجد جامع از هر پلیدی محافظت می شود... و اذان در همه مساجد به بانگ بلند خوانده می شود و کسی مانع نیست و اکنون مسلمان و گرجی به هم آمیخته است».

ولایت اران که در کتیبه های اشکانی و ساسانی به همین نام آمده است، نزد روس ها به «آغوان»، نامیده شده است. جغرافیادانان یونانی و بیزانسی این سرزمین را آلبانیا نامیده اند. این نام در آثار مورخان و جغرافیادانان مسلمان به صورت های «الران» و «آلان» آمده است. شاید آران تلفظ فارسی آلبانیا باشد. سرزمین آلبانیا (اران) در قفقاز،

در شمال تا دربند و در غرب به خاچه تیا و در جنوب در سده سوم تا رود کورا و یک سده بعد تا رود ارس امتداد داشت و مرز شرقی آن دریای کاسپی بود. این سرزمین در دوره اشکانیان تحت تسلط ایشان بود و مرکز این منطقه کاباله بود که در قرون وسطا به آن شماخه می گفتند (بهزادی، ۱۱۰). مینورسکی هم درباره این منطقه می گوید در زبان های یونانی ولاتینی دشت آبرفتی کُر و ارس که تا دریای مازندران و ایوریا (گرجستان) گسترده است، آلبانیا خوانده می شود. او معادل ارمنی این نام را اغوانیک یا اران می داند که سریانی آن «ران» می شد. او می گوید این نام در منابع اسلامی به صورت های الران و اران درآمده است. مینورسکی همسایگان غربی آلبانیا را ایبریایی ها (ایوریا نام کهن گرجستان) و ارمنستان می داند (مینورسکی، ۱۷).

ابن حوقل همانند سایر جغرافی نویسان اسلامی ناحیه سوم اقلیم مذکور را «ارمینیه» می خواند و آن را دو قسمت می کند: «داخلی و خارجی». در ارمنیه خارجی شهرهایی از آن مسلمانان و به دست مسلمانان... و خود مسلمانان فرمانروای آنجا هستند و دست ارمنه از آن قطع گردیده... از جمله این شهرها ارجیش، منازجرد و خلاط است. و حدود ارمنیه خارجی معین است یعنی از مشرق به بردعه و از مغرب به جزیره و از جنوب به آذربایجان و از شمال به نواحی روم در سمت قالیقلا محدود است... اما ارمنیه داخلی دیبل و نشوی (نخجوان) و قالیقلا و نواحی شمالی است... اما از رودخانه های ارمنیه آنچه قابل کشتیرانی است رودخانه بزرگ کر... و ارس است» (ابن حوقل، ۹۱-۲). نکته جالبی که ابن-حوقل اشاره می کند این است که «زبان مردم آذربایجان و بیشتر مردم ارمنیه» (همان، ۹۶) را فارسی می داند و می گوید عربی نیز در آنجا رواج دارد و در مورد خراج اقلیم مذکور می گوید: «و خراج همه نواحی آذربایجان و ارمنیه و دو بخش از اران و حوالی آنها و همه عایدات بالغ به پانصد هزار دینار بود...» (همان، ۱۰۰). اصطخری نیز زبان مردم «ارمنیه آذربایجان و اران» را فارسی و عربی می داند و می-افزاید «اهل دیبل و آنچه حوالی و ملاصق آن است به زبان ارمنیه سخن می گویند



و نواحی بردعه به زبان رانیه سخن می گویند و آن سخنی آسان است» (اصطخری، ۱۹۵).

در نواحی قفقاز شمالی نیز در اعصار گذشته اقوام مختلفی زندگی می کرده اند که مهم ترین آنها قوم خزر بوده است به همین خاطر در آثار اسلامی به این نواحی خزران و یا بلاد خزر گفته می شد. خزران منطقه ای است که در آن قوم بیابانگرد خزر سرگردان بود. مرزهای خزریه از طریق کرانه های غربی دریای خزر، تا رود سولک در شمال داغستان و به وسیله دون تا محل التقای آن به ولگا تشکیل یافت. مدت ها پس از سقوط خانات خزر در سده دهم، نام خزریه، در مورد بخش شرقی کریمه به کار می رفت (بهزادی، ۵۴). در مورد وجه تسمیه واژه خزر باید گفت که این کلمه احتمالاً از ستاک فعلی کلمه غز در ترکی به معنای سرگردان بودن یا بیابانگرد بودن آمده است به طوری که کلمه خزر مترادف با بیابان گرد است. کلمه کتزر (Ketzer) به معنای رافضی نیز گرفته شده است (همان، ۴۹). پژوهشگری دیگر نیز در نظری تقریباً مشابه احتمال داده است که این کلمه (خزر) از ریشه ترکی «گز» (گردیدن) آمده که در این صورت معنی ساده آن «صحراگرد» خواهد بود (کستلر، ۲۶). گروهی از محققان در این که خزرها، به مفهوم کلی ترک بودند و نه فنلاندی و نه یافثی و نه نزدیک به قفقازی و مانند آنها تردیدی ندارند. با توجه به مدارک فراوان می توان گفت که خزران قومی از اقوام اویغوری بودند (بهزادی، ۵۰).

قدیمی ترین منبعی که از خزران نام برده مربوط به نیمه قرن ششم میلادی است که در آن اشاره شده که خزران قومی هستند که در ناحیه قفقاز زندگی می کنند. از برخی منابع دیگر چنین برمی آید که خزرها حتی یک قرن پیشتر در آن نواحی بوده اند (همان). این قوم به نواحی جنوبی قفقاز که قسمت شرقی آن در تصرف دولت ساسانی بود حمله می برد. به همین خاطر خسرو انوشیروان در منطقه دربند که ظاهراً





تنها گذرگاه شمال و جنوب قفقاز بود دیواری از دریای خزر تا کوههای قفقاز کشید. ثعالبی در این باره می گوید: «[انوشیروان هنگامی که] بر دشمنان چیره گشت و شاهان را زیر دست کرد و مرزها را بی رخنه ساخت و اطراف را در حصار آورد... باب صول [در بند] را با سنگ رخام پی افکند که پنج فرسنگ بود و بارویی در باب الابواب، چون سدی میان ایرانشهر و خزر، برپا داشت. میان ایران و کوه های قفقاز [قفقاز] بیش از یکصد دژ بساخت تا مردم ایران از آنها در برابر دشمنان خود، از ترکان و خزریان و روس، سود برند (ثعالبی، ۳۹۴؛ نیز بنگرید به مسعودی در مروج الذهب ج ۱، ۱۷۳).

خزرها نخست زیر سلطه هون ها و سپس ترک ها بودند و پس از انقراض دولت ترک در اواسط قرن هفتم نوبت دولت آنان فرارسید (کستلر، ۲۹). در فاصله سالهای ۶۴۲ تا ۶۵۲ اعراب بارها از دروازه دربند واقع در کرانه غربی دریای خزر گذشتند و در بلاد خزر پیش رفتند و درصدد برآمدند که با تسخیر شهر بلنجر - که نزدیکترین شهرها بود- جای پای در قسمت اروپایی قفقاز باز کنند. اما در این جنگ ها و نیز در آخرین جنگ بزرگی که در ۶۵۲ به وقوع پیوست عرب ها شکست خوردند و اعراب تا سی چهار سال دیگر درصدد هجوم مجدد به بلاد خزر برنیامدند (همان، ۳۳). آخرین حمله عرب به خزران به سرداری مروان دوم بود که بعدها به خلافت رسید. او در این نبرد به پیروزی رسید (همان، ۳۵). پس از آن مسلمانان در منطقه قفقاز به حالت دفاعی درآمدند و دیگر این خزران بودند که گاهی به قفقاز جنوبی حمله می بردند. طبری در تاریخ خود گاهی از حمله ترکان و خزران به قفقاز جنوبی به ویژه به گرجستان و ارمنستان یاد کرده است که مسلمین آنان را دفع می کردند (برای نمونه بنگرید به: طبری ج ۱۲: حمله خزران به ارمنیه در سال ۱۸۳). گاهی از ترکان خزری به اسارت مسلمین در می آمدند و یا به غلامی خریداری می شدند (بنگرید به طبری، ج ۱۴، ۶۰). - ایتاخ خزری غلام خزری بود که به ولایت مکه و مدینه هم رسید و در سال مزبور کشته شد - پس از اعراب عمده درگیری های خزران با بیزانس بود (کستلر، ۵۷).



قوم خزر ابتدا نوعی آیین شمینی و بت پرستی داشت. در حدود ۷۴۰ میلادی پادشاه و طبقه حاکم خزران به آیین یهود گرویدند. بسیاری از محققان قبول دین یهود توسط پادشاه خزران را با انگیزه می دانند. زیرا پس از درگیری ها با اعراب قبول دین اسلام موجب می شد که او به لحاظ معنوی به اطاعت خلیفه گردن نهد. قبول مسیحیت نیز مستلزم فرمانبرداری از کلیسای امپراتوری بیزانس بود. آیین یهود از شهرت کافی برخوردار بود و به عنوان دیانتی آسمانی مورد احترام هر دو گروه مسلمان و مسیحی قرار داشت (همان، ۷۱). اوج قدرت خزران در قرن هشتم میلادی بود که در جلوی حملات اعراب و بیزانسی ها ایستادگی کرده بودند. اما از قرن نهم با قدرت گیری روس ها در شمال زوال خویش را شروع کردند. و نهایتاً نیز امپراتوری خزران در شمال قفقاز و دریای خزر در سال ۹۶۵ با سقوط شهر ایتل پایتخت ایشان به دست سویاتوسلاو رهبر روس ها از هم پاشیده شد (همان، ۱۴۱).

ابن حوقل همانند سایر جغرافی دانان مسلمان مغرب دریای خزر را محدود به نواحی اران و نواحی «سریر» و «بلاد خزر» می داند (ابن حوقل، ۱۲۸). او در مورد دریای خزر می گوید: «خزر دریایی شور است و جزر و مد ندارد... از دریای خزر جز ماهی به دست نیاید و کشتی های تجارتهی میان سرزمین های مسلمانان و زمین خزران در حرکت اند» (همان، ۱۲۹) او از جزیره آبسکون تا گرگان و طبرستان و گیلان و آران تا دربند را سراسر آبادان می داند اما «مسافت اندکی که میان باب الابواب (دربند) و خزر قرار دارد» را بیابانی تلقی می کند. او در ادامه به سرزمین خزر اشاره می کند و می گوید آنجا «اقلیمی است و مرکز آن اتل (ولگا) است و اتل نام رودی است که از روس و بلغار می آید... سرزمین خزر دو بخش است: یکی در مغرب معروف به اتل که بزرگ ترین آن دو است و دیگری در مشرق آن قرار دارد و پادشاه در بخش غربی که نامش خزران است می نشیند و بخش شرقی اتل نام دارد و مردم آنجا حکمران خود را باک می نامند. گروه بسیاری مسلمان در آنجا (سرزمین خزران) ساکن اند که به گفته برخی

بیش از ده هزار تن است و سی مسجد دارد» (همان، ۱۳۰). ابن حوقل در مورد ادیان منطقه شمال دریای خزر می گوید «سکنه این دو ناحیه (بخش شرقی و غربی سرزمین خزران) را مسلمانان و نصاری و بت پرستان تشکیل میدهند و شماره یهودیان از همه کمتر و مسلمانان از همه بیشتر است» (همان، ۱۳۱) که به نظر صحیح نمی آید.

او در ادامه می افزاید: «زبان خزر جز زبان ترکی و فارسی است و با هیچ یک از زبان ملل دیگر همبستگی ندارد... رود اتل... میان کیماکیه و غزیه جاری است مرز میان این دو سرزمین است». او سرزمین های دیگر این ناحیه را این گونه معرفی می کند: «در خزر ناحیه ای است و در آن ناحیه شهری به نام سمندر میان ناحیه...؟ و باب الابواب (در بند) است و باغ های فراوان دارد... ساکنان این شهر مسلمانان و ملت های مختلف و بت پرستان بودند... حکمران این شهر که یهودی است با حکمران خزر خویشاوندی دارد و نیز میان او و صاحب «سریر» که در دو فرسخی سمندر است صلح و سازش است. مردم سریر ترسناک اند...» (همان، ۱۳۴). مینورسکی معتقد است «سریر» - به معنی رعایای خداوند تخت (صاحب السریر) - همان آوارهای امروزی هستند، یعنی مردمی که دره قوی سوی را اشغال کرده - اند (مینورسکی، ۱۷۴). اصطخری نیز عقیده دارد که قوم خزر «را هیچ شباهتی با ترکان نیست». او ایشان را دو گروه می داند: «یکی از ایشان را قرا خزر می گویند و رنگ ایشان اسمر می باشد و به سیاهی نزدیک تر چنانکه رنگ گروهی از هند، و گروهی دیگر به غایت سپید [قرا خزر] اند با حسن و زیب و نظافت و لطافت» (اصطخری، ۲۳۲). ابن رسته دیگر جغرافی دان مسلمان در قرن سوم هجری نیز می - گوید: «سرزمین خزر منطقه ای است وسیع و گسترده از یک طرف به کوه بزرگی که در دامنه آن دو قوم طولاس و لوغوز قرار دارد محدود می شود. این کوه تا بلاد تفلیس ادامه دارد... پادشاه بزرگ ایشان خزر خاقان نام دارد... رئیس بزرگ و ایشاء و اطرافیان و امراء و بزرگان آن ها همگی آیین یهود دارند و بقیه مردم آیین شان شبیه آیین ترکان باشد» (ابن رسته، ۱۶۱)... مسافت بین خزر و سریر راهی است در





حدود ۱۲ روز که از میان صحرا می گذرد... و آن قلعه (پادشاه سریر) بر سر کوه واقع شده و چهار فرسخ در چهار فرسخ مسافت دارد و دیواری از سنگ آن را احاطه کرده است... همه مردم قلعه ای که پادشاه در آنست مسیحی اند و بقیه افراد مملکت کافرند (همان، ۱۷۲)... شهر باب الابواب [نیز] از قله کوههای قفقاز تا بحر خزر ادامه یافته و سپس در حدود سه میل به داخل دریا امتداد می یابد (همان، ۱۷۴).

حضور مهاجران ایرانی در قفقاز، خصوصا در مجاورت دروازه ها در جذب یا عقب راندن ساکنان اصلی نقش مهمی داشته است. مینورسکی معتقد است نام هایی چون بیلقان شروان و امثال آن نشان می دهد که مهاجرت ایرانیان عمدتا از گیلان و سپس از دیگر مناطق ساحل جنوبی دریای خزر صورت گرفته است (مینورسکی، ۲۱). به همین خاطر است که مسعودی مورخ و جغرافی دان مسلمان گفته است: «دریای خزر و باب و ابواب و ارمنیه و آذربایجان و موقان و گیل و دیلم و آبسکون یعنی ساحل گرگان و طبرستان و خوارزم و دیگر، قلمرو عجمان است که بر ساحل اطراف آن مقام دارند... بیشتر بادیه های غزان و ترکان در بیابان های اطراف آن است (مسعودی، التنبیه و الاشراف، ۵۸).

مسعودی از جمله نواحی دیگر جبل قبیخ [کوههای قفقاز] به جز باب الابواب (در بند) را ممالک شروان، ایران (اران)، موقان و لکز می داند (مسعودی، مروج الذهب، ج ۱: ۵-۱۷۴). مینورسکی می گوید در قرن اول هجری عملا سه سرزمین بزرگ و کاملا جدا از هم وجود داشته است: اران در جنوب رود کر، شروان در شمال رود کر (و به عبارتی دامنه های جنوب شرقی کوههای قفقاز)، و باب و توابع آن (مینورسکی، ۲۶). در قسمت شمال غربی اران گرجستان قرار داشت که در نوشته های مولفان یونانی و لاتین، ایبریا، ایوریا، ایویریا؛ در منابع ارمنی به صورت ویرک، وراتس، و وریا؛ در آثار مولفان عرب، جرزان، کرج، الکرچ؛ و در نوشته های اروپاییان به صورت جورجیه و

جورجیا؛ و در کتب روسی به صورت گرزیا آمده است. گرجیان نیز سرزمین خود را به استناد به دنیای افسانه ای خویش کارتلوس و ساکارتلو می گویند (سلماسی زاده، ۱۰۷؛ نیز بنگرید به مینورسکی، ۱۷). مسعودی درباره گرجستان می-گوید: «و مجاور ملک ابخاز ملک جوریه است که قومی بزرگ و پیرو دین نصرانی است و آن را خزران [احتمالا این کلمه میبایستی جُرزان باشد] گویند» مسعودی می گوید در دوره او یعنی قرن چهارم گرجیان بر خلاف قبل که جزیه پرداخت می کردند و مطیع بودند «مهابت مسلمانان در تفلیس سست شده و ممالک مجاور از اطاعتشان برون رفته» (مسعودی، مروج الذهب، ج ۱: ۱۹۹).

تاریخ مختصر قفقاز

منطقه قفقاز یکی از مراکز قدیمی تمدن بشر است. در قلمرو آذربایجان چندین استخوان مربوط به انسان نزدیک به انسان نئاندرتال مربوط به دوره پارینه سنگی در غار آزیخ به دست آمده است. در قفقاز زراعت و دامداری در دوره نوسنگی (هزاره ۱۰ تا ۷ پیش از میلاد) شروع به گسترش کرده است. در آغاز دوره مفرغ (هزاره سوم پیش از میلاد) تمدن مایکوپ در ناحیه کُر- اَرس در حال گسترش بوده است. در این دوره قفقاز به یکی از مهم ترین مراکز فلزکاری آن زمان تبدیل شده بود. در نیمه اول هزاره دوم پیش از میلاد تمدن تریالتی گسترش یافته بود. آثار این تمدن در گرجستان، آذربایجان و ارمنستان به دست آمده است. در قفقاز شمالی (کوبان) گورهای قدیمی بسیاری مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد به دست آمده است. این گورها مشخصه بارز تمدن قفقاز شمالی در دوره مفرغ است (امیر احمدی، ۲-۱). به سبب اشیای بسیاری که در این ناحیه به دست آمده تمدن آن عصر در این منطقه را تمدن کوبان نامیده اند. تمدن کوبان در تمدن قبایل دیگر قفقاز اثر فراوان برجای گذاشته و نمونه ایی از هنر کوبان ها تاکنون نیز موجود است. تمدن عهد مفرغ کوبان حدود سده هشتم





پیش از میلاد رو به زوال رفت. از سده هفتم پیش از میلاد در قفقاز شمکالی آهن جایگزین مفرغ گردید و سبب تسهیل کار مردم آن سامان و افزایش تولید و بهره برداری در کشاورزی و جنگجویی شد (یکتایی، ۱۳۰).

اورارتویی ها ظاهراً یکی از طوایف نایبری با اصل و تبار هوریانی بودند که در سده هشتم پیش از میلاد بر منطقه میان دریاچه وان و دریاچه ارومیه، تا ماورای قفقاز در شمال و تا شمال سوریه در غرب تسلط داشتند. تا پایان سده هفتم پیش از میلاد اورارتو به عنوان بخشی از امپراتوری ماد از صحنه تاریخ ناپدید شده بود ولی در سده های موجودیت خود به صورت یک مرکز یک فرهنگ بزرگ درآمده بود (بهزادی، ۶۲). سده هشتم پیش از میلاد گروهی از سکاهای شمال دریای سیاه به قفقاز شمالی راه یافتند. آن ها مردمی جنگجو بودند و اغلب به گرجستان اران و آذربایجان حمله ور می شدند. قبایل کوبان (در قفقاز شمالی) به تدریج با سکاهای در هم آمیختند. از این هم آمیختگی تمدن نوینی پدید آمد که در تمدن دیگر مردم قفقاز شمالی اثر بسیار داشت (یکتایی، ۱۳۲). کیمرها و سپس اسکیت ها (سکاهای)، پس از عبور از قفقاز به آسیای صغیر رفته اند. اسکیت ها در تمدن طوایف قفقاز شمالی و گسترش آن، تاثیر به سزایی داشته اند از طرف دیگر تمدن های ایران، یونان و روم نیز در قفقاز جنوبی تاثیر بسزایی داشته اند (امیراحمدی، ۳).

در سده سوم پیش از میلاد سکاهای رو به ضعف نهادند و فرمانروایی شمال قفقاز به دست سرمدها-سیراک ها آئورس ها افتاد (یکتایی، ۱۳۲). در قرون اولیه میلادی طوایف سارمات (سرمدها) از جمله آلان ها حرکت به سوی قفقاز شمالی را آغاز کردند. در این منطقه آثار بسیاری مربوط به آلان ها موجود است (امیراحمدی، ۳). ایشان حتی به قلمرو شمالی حکومت اشکانی حمله می کرده و گاهی نیز با ایشان علیه روم متحد می شده اند. مورخان رومی و یونانی قرابت و نزدیکی آلان ها و سکاهای را



خاطر نشان ساخته اند. آلان ها در میان مردم اروپا و آسیا به نام های آس ها اوس ها و اوست ها و ایرونی ها مشهور بودند. همه این نام ها متعلق به یک مردم است و آن آلان ها هستند که پیشینیان آس های کنونی در قفقاز می باشند. گاه آلان ها را نویسندگان روس و غرب آلبان نیز گفته اند. این نام که همانند آلان از زبان های ایرانی گرفته شده به معنی کوهبان است. گذرگاه داریال در مآخذ گرجی به گذرگاه آس ها و در مآخذ ایرانی اسلامی به دربند آلان معروف است (یکتایی، ۱۳۳-۴). در قرن اول میلادی برای تصاحب قفقاز (جنوبی) بین ساسانیان و روم شرقی (بیزانس) جنگ های متعددی به وقوع پیوسته است. در آغاز قرون وسطی در قسمت بزرگی از قفقاز مناسبات فئودالی برقرار و مسیحیت رواج یافته است (امیراحمدی، ۴).

در قفقاز شمالی در اواسط سده چهارم میلادی هون ها به اراضی آلان ها حمله ور شدند و این تاخت و تاز برای مردم آلان ها عواقب بسیار بدی داشت. چون در این زمان دیوار داریال و دربند و دژهای آن به وسیله ساسانیان برپا استوار گشته بود هون ها نتوانستند به قفقاز و سرزمینهای جنوبی راه یابند و رو به غرب نهادند. بسیاری از آلان ها پس از هجوم هون ها به دامنه های جنوبی کوه های قفقاز سرازیر شدند. مورخان روسی نوشته اند این ها پیشینیان مردم آس های جنوبی بودند (یکتایی، ۱۳۵). در سده هشتم میلادی پس از برافتادن ساسانیان در سرزمین قفقاز (شمالی) نیز اغتشاش های به وجود آمد و پیدایش دولت آلان ها آغاز گردید که ابتدا به شکل اتحاد قبایل بود. اما در سده های نهم تا یازدهم میلادی سرزمین آلان ها کوچک تر شد و بخش بزرگی از دشت های شمالی آلان ها را خاقان های خزر متصرف شدند. در سده سیزدهم آلان ها بیشتر از شمال مورد تهدید هون ها، روس ها، خزران و قبایل ترک بودند. آلان ها مردمی جنگجو و نگهبان گذرگاه های کوهستانی قفقاز بودند (یکتایی، ۸-۱۳۷).

اما در قرون هفتم و هشتم میلادی قفقاز جنوبی به دست مسلمانان فتح شد. در بعضی



از قسمت-های قفقاز از جمله شیروان و داغستان (شرق قفقاز) دین اسلام گسترش یافت. تفلیس و حومه آن (واقع در غرب قفقاز جنوبی) از سال ۲۵ هجری در اختیار مسلمانان قرار گرفت و نزدیک به پنج سده حاکمیت این شهر در دست مسلمین بود. در این مدت مسلمانان به هیچ وجه گرجیان را وادار به تغییر آیین نکردند و تنها از ایشان جزیه می ستادند (سلماسی زاده، ۶-۱۰۵). در قرن نهم و دهم میلادی در قفقاز جنوبی تعدادی دولت فئودالی به وجود آمد. در شیروان، فرمانروایی مزیدی ها، سالاری ها، رودی ها و شدادی ها؛ در ارمنستان باگراتی ها؛ و در گرجستان تائو- کلارجتی ها حکومت می کردند. سلجوقیان در قرن یازده میلادی به شیروان، گرجستان و ایروان هجوم آوردند. در قرن سیزده میلادی مغول ها قفقاز را به تصرف خود درآوردند و دولت ایلخانان را تاسیس کردند (امیراحمدی، ۴). با تصرف گرجستان به دست مغولان این کشور اهمیت خود را به عنوان پایگاهی برای جنگهای صلیبی از دست داد و پس از تسلط ایلخانان و اردوی زرین به ترتیب تحت سلطه تیموریان، قراقویونلوها و آق قویونلوها در آمد تا آن که پس از فتح استانبول در ۱۴۵۳ میلادی که نقطه اتکای گرجستان بود، ترکان عثمانی بخش های مختلفی از این سرزمین را اشغال کردند (سلماسی زاده، ۱۰۶). آلان ها در شمال قفقاز سخت در مقابل مغولان پایداری نمودند اما بالاخره بیشتر خان های آلان به حاکمیت مغولان گردن نهادند و آنها گروهی از آلان ها و آس ها را به مغولستان و بسیاری را به کریمه مولداوی و غیره کوچ دادند. با این وصف عده ناچیزی از آلان ها و آس ها در کوه ها و دشت های مرکزی قفقاز شمالی باقی ماندند. در اوایل قرن پانزدهم میلادی سپاهیان تیمور به قفقاز حمله کرده و پس از کشتار مهیب در گرجستان به سرزمین آلان ها تاختند و آن را مورد نهب و غارت قرار دادند. آلان ها با دشواری تمام خود را به نواحی سخت گذر کوهستانی کشاندند و در آنجا به زندگی دشوار خود ادامه دادند. از این پس کشاورزی و صنعت بازرگانی آلان ها دستخوش انحطاط و انهدام گشت (یکتایی، ۱۳۹-۱۴۰).



در قرن ۱۵ میلادی در آذربایجان، دولت قراقویونلوها و آق قویونلوها و در شمال آن دولت شروانشاهان حکومت می کردند. در قرن شانزده میلادی در آذربایجان دولت صفویه تشکیل شد. قلمرو شمال رود ارس شامل شیروان، دربند، قره باغ، ایروان، نخجوان، و گرجستان شرقی (کارتلی-کاختی) مجدداً تحت حاکمیت ایران درآمد. قفقاز شمالی نیز به مدت طولانی تحت حکومت مغول ها و وارثان آن ها (اردوی زرین) اداره می شد. در این منطقه ساختارهای اجتماعی - اقتصادی جوامع سبب ادامه ویژگی های فئودالی شد که مدت ها ادامه داشت (امیراحمدی، ۴). تا نیمه سده شانزدهم میلادی قفقاز شمالی در صحنه بین المللی ظهور و حضوری نداشت. ساکنان آن متشکل از جوامع قبیله ای و پیرو ادیان گوناگون بودند، مسیحیان در غرب (ادیغه ای ها و گروهی از کاباردین ها و اوستین ها)، مسلمانان در شرق (داغستان) و بت پرستان در مرکز (چچن و اینگوش) می زیستند و کشورهای عمده منطقه نیز منافع یا برخوردهای جدی با این منطقه کوهستانی نداشتند. اما پس از ۱۵۵۶ تزارهای روس به سمت جنوب پیشروی کردند و آستاراخان را تصرف کردند. نخستین پیشروی به جنوب از طریق قفقاز ۱۵۵۶ تا ۱۶۰۴ طول کشید. روس ها برای دستیابی به این هدف از همه امکانات بهره گرفتند: اسکان اتباع و هواداران در شمال قفقاز، جلب دوستی، ترویج مسیحیت، استیلای نظامی (بنیکسن، ۲۰). در ۱۷۲۲ میلادی پتر تزار روس با اعزام نیرویی به قفقاز برای تصرف دربند موقعیت قزاق ها را در امتداد رودخانه مذکور تقویت کرد. پس از چندی روس ها وضعیت گرجستان مسیحی را بهانه قرار دادند و بر آن شدند که از ارتفاعات قفقاز بگذرند و بر قلمرو ایران و عثمانی هجوم آورند. از طرف دیگر قفقاز جنوبی در قرون ۱۶ و ۱۷ به میدان جنگ ایران و عثمانی تبدیل شده بود. در قرن ۱۶ میلادی در قفقاز شمالی مناطق روس نشین به وجود آمد. پس از سقوط خانان آستاراخان به دست ایوان مخوف در سال ۱۵۵۶، حدود و مرزهای جنوبی روسیه تا رودخانه ترک کشیده شد. در دوره جنگ های فئودالی تعدادی از



فئودل های محلی خود را وابسته به روسیه می دانستند (مثلا کاباردین ها در سال ۱۵۵۷ تابعیت روسیه را پذیرفتند) و دسته ای دیگر در مقابل روسیه ایستاده بودند (مثلا در داغستان، شامخال و تارغو) (امیراحمدی، ۶).

پس از سقوط صفویان در سال ۱۷۲۲ ترک های عثمانی از فرصت استفاده کردند و با عزام نیرو بر ضد به گرجستان را فتح کردند. از این دوره قفقاز تقریباً صحنه نبرد دو قدرت عثمانی و روسیه بود. با به تخت نشستن کاترین دوم در ۱۷۶۲ بار دیگر توجه روس ها به قفقاز معطوف شد. عثمانی طوایف مسلمان قفقاز را بر ضد روسیه تحریک می کرد. تضاد منافع این دو قدرت در قفقاز و اروپای شرقی منجر به جنگی پنج ساله (۱۷۶۸-۱۷۷۴) شد. در این جنگ ها گرجی ها از روس ها و مسلمانان از عثمانی ها حمایت می کردند. در نتیجه جنگهای پنج ساله عثمانی از روسیه شکست خورد و معاهده کوچوک قاینارجه بین این دولت و دولت روسیه منعقد شد و بر طبق آن کاباردین ها و اوستی های شمالی (گرجستان شرقی) در ترکیب روسیه قرار گرفت و قلمرو روسیه در شمال غربی قفقاز به رودخانه کوبان محدود شد (همان، ۹). اینک مانع اصلی نفوذ روسیه در گرجستان ایرانیان بودند. بر اساس عهدنامه ای بین روسیه و پادشاهی کاختی-کارتلی در سال ۱۷۸۳ در گرجستان شرقی کشوری تحت الحمایه روسیه تشکیل شد. ادامه جریان پیشروی خطوط دفاعی روسیه به سوی جنوب نارضایتی مردم محلی از جمله قبارطه (کاباردین ها) و چچن ها و نوغای ها را شدت بخشید که منجر به شورش این اقوام مسلمان و نهایتاً سرکوب شدید توسط روس ها شد. (همان، ۱۱). از جمله جنبش های مسلمانان ناراضی علیه سیاست اشغالگری روس ها در شمال قفقاز قیام کوه نشینان مسلمان چچن به رهبری شیخ اوشورما منصور در سال ۱۷۸۵ بود که توسط روس ها سرکوب شد (همان، ۱۲). نیز بنگرید به بنیکسن، ۲۲). روس ها برای حضور بیشتر و موثرتر در قفقاز شمالی و جنوبی، فرمانداری جدیدی در منطقه ایجاد کردند به نام فرمانداری کل قفقاز که منطقه اقتدار آن در



جنوب به مناطق کوبان و ترک می رسید. در سال ۱۷۹۱ بر اساس معاهده صلح یاسی بین عثمانی و روسیه، عثمانی استقلال گرجستان و کوبان را به رسمیت شناخت. در ۱۷۹۵ آغامحمدخان قاجار به گرجستان لشکر کشید و گرجی ها را شکست داد و تفلیس را غارت کرد اما چندی بعد به قتل رسید. در سال ۱۸۰۱ میلادی طبق اعلامیه ای که به امضای تزار روس رسیده بود پادشاهی کارتلی-کاختی الغا شد و به روسیه منضم شد و بدین ترتیب گرجستان (شرقی) از حیطة قلمرو ایران رسماً و عملاً خارج شد. در قرن نوزده نیز در نتیجه جنگ های ایران و روس با امضای قرار داد گلستان در سال ۱۸۱۳ ولایات قراباغ گنجه شکی شیروان، قوبا، دربند، باکو، تالش، داغستان و گرجستان شرقی از ایران منتزع شدند. در سال ۱۸۲۸ نیز به دنبال شکست مجدد ایران در جنگ با روسیه که برای باز پس گیری اراضی از دست رفته شمال رود ارس به وقوع پیوست معاهده ننگین دیگری به نام ترکمنچای منعقد و بر اساس آن ولایات نخجوان، ایروان و اردوباد از ایران منفک و برای همیشه به روسیه واگذار شد. در اثر جنگ های عثمانی و روسیه نیز گرجستان غربی و باقیمانده قسمت های ارمنستان به روسیه ملحق شد. در سال ۱۸۴۰ ولایت ایمرتی با گرجستان ادغام شده و ولایت گرجستان - ایمرتی را تشکیل دادند اما در سال ۱۸۴۶ از تجزیه این ولایات فرمانداری تفلیس و فرمانداری کوتائسی را تشکیل دادند. در سال ۱۸۴۶ ولایت کاسپی و در سال ۱۸۴۹ فرمانداری ایروان و از سال ۱۸۵۹ ولایت باکو به وجود آمدند. سیاست های استعماری روسیه تزاری در قفقاز سبب وقوع جنبش ها قیام ها و شورش های مردمی و توده ای متعدد شد. این مبارزات در قرن نوزدهم به جنگ های قفقاز معروف شد که از سال ۱۸۱۷ تا ۱۸۶۴ ادامه داشت که نهایتاً در هم شکسته شدند. در نتیجه الحاق اجباری قفقاز به روسیه این منطقه وارد جریان های گسترش مناسبات سرمایه داری سراسری روسیه شد و در بین روشنفکران روسیه و مردم منطقه مناسبات فرهنگی سیاسی برقرار شد (امیراحمدی، ۱۴-۱۲). یکی از محققان تاریخ نوین قفقاز از سال



های ۱۸۲۴ تا ۱۹۲۲ را مرحله غزوات یا جنگ های مقدس می داند. از نظر او در طول این دوره قفقاز شمالی دگرگونی کلی یافت. نظام فئودالی جای خود را به کلان ها و جوامع دهقانی آزاد داد و طریقت (تصوف) ایدئولوژی نوینی را عرضه کرد و در میان مردم ریشه دواند. سرانجام قفقاز شمالی پس از سخت ترین و طولانی ترین مقاومت مسلحانه (همانند قیام شیخ شامل داعستانی در ۸-۱۸۷۷) در برابر یک مهاجم بیگانه مسیحی شکست خورد و به ظاهر آرام گردید، اما در واقع همه مسائل به حال خود باقی ماند (بنیکسن، ۲۳).

از هنگامی که قفقاز به اشغال روسیه تزاری درآمد، دو سرچشمه ناآرامی در میان اقوام آن ناحیه به وجود آمد که اولین آن حکومت نظامی بود و دومی مسئله زمین. مطابق قوانین حکومت نظامی، در داغستان فرماندار نظامی و در نواحی پیشین کوبان و ترک فرمانده ای محلی و انتصابی برای کازاک ها مستقر بود. فرمانده مزبور اختیارات یک فرماندار کل را تا آنجا که به طوایف قفقاز شمالی محدود می شد، دارا بود. مشکل دیگری که رو در روی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ قرار داشت و از اهمیت کمتری برخوردار نبود، مسئله زمین نبود. این مشکل در نتیجه تنش میان افراد بومی قفقاز شمالی و کازاک هایی که عمدتاً از ناحیه ترک بودند، منشاء کشمکش های پی در پی و حتی قتل و آدم کشی واقع می شد. مقامات روسیه هزاران هکتار از حاصلخیزترین اراضی و مناطق پهناورتر جنگلی را به کازاک ها و نیز سربازان بازنشسته و روستاییان مهاجر روسی واگذار می کردند. بدین ترتیب تمامی طوایف قفقاز شمالی از زمین های زراعی و قابل کشت محروم ماندند (بیات، ۳۰-۱).

در سال ۱۸۶۷ ایجاد خطوط راه آهن و گسترش صنایع نفت تا حدودی سبب توسعه محدود منطقه قفقاز شد. در سال ۱۹۰۱ باکو بیش از نیمی از نفت جهان را تولید می کرد. در سال های ۹۰ قرن نوزدهم در ارتباط با گسترش مبارزات کارگری، سوسیال



-دموکرات ها تشکیلات چندی در منطقه تاسیس کرده بودند. در اوایل قرن بیستم در قفقاز به ویژه در باکو مبارزات کارگری شدت گرفت. در ماه مارس سال ۱۹۰۳ فرقه سوسیال دموکرات «کمیته اتحادیه قفقاز» را تاسیس کرد. کارگران قفقاز در جریان انقلاب ۷-۱۹۰۵ شرکت فعال داشتند. تعدادی از انقلابیون و سوسیال دموکرات های قفقاز (از جمله حیدرخان عمو اوغلی) در انقلاب مشروطه ایران، انقلابیون آذربایجان و تهران را یاری کردند. در اثنای جنگ بین الملل اول قوای روسیه با عثمانی ها در قفقاز درگیر بودند و جبهه قفقاز یکی از فعال ترین جبهه های جنگ بین روسیه و عثمانی بود. در سال های جنگ اول جهانی در اثر تضعیف تشکیلات بلشویک ها پس از انقلاب بورژوا-دموکراتیک سال ۱۹۱۷ رهبری اکثریت شوراهای قفقاز به دست منشیویک ها و اسرِها (اس-آر) و بورژواهای ناسیونالیست درآمد. در مارس ۱۹۱۷ ارگان محلی حکومت محلی در تفلیس، به تشکیل «کمیته ویژه قفقاز جنوب» اقدام کرد که فقط توانست در باکو و اطراف آن برپا شود. در آوریل ۱۹۱۸ «جمهوری فدراتیو قفقاز جنوبی» تاسیس شد ولی متأسفانه در ماه می همان سال این فدراسیون به علت پیچیدگی های قومی-عقیدتی مردم و اختلاف نظر رهبران آن و نیز به علت مداخله دولت های بیگانه از جمله عثمانی ها، آلمانی ها، انگلیسی ها و روس ها، منحل و به سه جمهوری آذربایجان ارمنستان و گرجستان تقسیم شد. در شرایط جدید، مساوات ها به رهبری محمدامین رسول-زاده اولین حکومت جمهوری دموکراتیک در شرق را تاسیس کردند. در گرجستان منشیویک ها جمهوری دموکراتیک گرجستان را به وجود آوردند. در ارمنستان نیز داشناک ها قدرت را به دست گرفتند (امیراحمدی، ۱۵-۱۶).

پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در قفقاز شمالی نیز طبق قطعنامهٔ اولین کنگره تام الاختیار منطقه (مه ۱۹۱۷)، دست به تشکیل «اتحادیه اقوام متحده قفقاز شمالی» زدند و کمیته ای مرکزی به عنوان رهبری به وجود آوردند (بیات، ۴۲). در اینجا جمهوری



شوروی کوبان-دریای سیاه، جمهوری شوروی ترک، و جمهوری شوروی استاوروپل [تحت نظارت اتحادیه مذکور] تاسیس شد. اما در مه ۱۹۱۸ دولت قفقاز شمالی با انتشار اعلامیه ای اعلام استقلال کرد (بیات، ۵۱). اما ارتش سرخ روسیه با استفاده از بی ثباتی جهان پس از پایان جنگ اول جهانی، فروپاشی امپراتور عثمانی، ضعف ایران، نوپا بودن حکومت های قفقاز جنوبی تاخت و تازهای وسیعی را در قلمرو سابق امپراتوری روسیه در منطقه دور از دسترس و حایل قفقاز آغاز کرد و ارمنستان، گرجستان و آذربایجان را اشغال کرد. هر سه جمهوری قفقاز جنوبی از ۱۹۲۲ تا ۱۹۳۶ در ترکیب «جمهوری فدراتیو ماورای قفقاز» قرار داشتند. در سال ۱۹۳۶ جمهوری فدراتیو لغو و جمهوری های سه گانه مذکور به طور مستقل وارد اتحادیه جماهیر شوروی سوسیالیستی شدند (امیر احمدی، ۱۷).

در قفقاز شمالی در سال ۱۹۲۰ قیامی شکل گرفت که دارای تمام ویژگی های یک جهاد بود و مورد استقبال همه مسلمانان قفقاز شمالی رو به رو شد، چیزی که رهبری شوروی ها در ترکستان با یک تغییر رهبری سیاسی ماهرانه در آخرین لطات از آن اجتناب کرده بود. این قیام یکی از سخت ترین چالش-هایی بود که شوروی با آن رو به رو شدند. قیام کنندگان همان قبایل کوهستانی چچن، آوار، اندی و دیدو بودند. رهبری سیاسی و عقیدتی این قیام را شیخ نجم الدین گوتسینسکی عهده داشت. این قیام نهایتاً توسط ارتش سرخ شوروی در هم شکسته شد (بنیکسن، ۱۴۶). در سال ۱۹۲۱ در قفقاز شمالی نیز در ترکیب جمهوری فدراتیو شوروی، جمهوری های خودمختار کوه نشینان و جمهوری خودمختار داغستان و در سال ۱۹۲۲ استان خودمختار آدیگه تشکیل شد. در سال ۱۹۳۶ نیز جمهوری های خودمختار کاباردا-بالکار، اوستیای شمالی، چچن - اینگوش به وجود آمدند. این وضعیت تا زمان فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ ادامه داشت. پس از فروپاشی شوروی در قفقاز جنوبی جمهوری های آذربایجان، گرجستان و ارمنستان اعلام استقلال کردند و به عضویت سازمان ملل درآمدند. هر چند جمهوری

چچن-اینگوش در سال ۱۹۹۱ به دو جمهوری چچن و جمهوری اینگوش تقسیم شد و خواستار استقلال از مسکو شد، اما پس از بروز بحرانهای های که به جنگ تمام عیاری در سال ۱۹۹۴ و ۱۹۹۵ منجر شد، چچن نتوانست استقلال خود را از فدراسیون به دست آورد. بر اساس قانون اساسی جدید روسیه مصوب ۱۹۹۳ نیز استان های خودمختار آدیگه و کاباردا-بالکار نیز به سطح جمهوری خودمختار ارتقا یافتند (امیراحمدی، ۱۸).

قومیت ها در قفقاز معاصر

در این منطقه حدود پنجاه گروه قومی وجود دارد که عمدتاً به ۳ خانواده زبانی تقسیم می شود:

۱- قفقازی (ایبر- قفقاز) ۲- هند و اروپایی ۳- آلتایی

در خانواده زبانی قفقازی گروه زبان های کارتول، آبخاز- آدیگه، ناخ و داغستان قرار دارد. گروه زبانی کارتول شامل گرجی ها، آجارها، گرجی های کوهستانی، خوسورها، پشاوها و توشین ها، هم چنین اسوان ها، مگرل ها و لازهاست. گروه زبانی آبخاز- آدیگه شامل کاباردین های غرب قفقاز (۳۶۳ هزار نفر)، آدیگه ها (۹۵ هزار نفر)، آبخازها (۹۱ هزار نفر)، چرکس ها (۴۰ هزار نفر) و آباهاست (۲۵ هزار نفر). در گروه زبانی ناخ، چچن ها (۷۳۴ هزار نفر) قرار می گیرند. بیشتر اقوام داغستان به زبان گروه زبانی داغستانی تکلم می کنند که بزرگ ترین آنها آوارها هستند (۴۹۶ هزار نفر). در غرب داغستان و شمال غرب جمهوری آذربایجان تعدادی اندکی از اقوام زندگی می کنند که از نظر زبانی به اقوام داغستان نزدیکند. در مرکز داغستان، دارگین ها (۲۸۰ هزار نفر) و لاک ها (۹۱ هزار نفر) زندگی می کنند که از نظر زبانی با قایتاق ها و کوباچیلی ها خویشاوندی دارند. در جنوب شرق داغستان و نواحی شمال





آذربایجان، لزگی ها و تاباساران ها (۷۸ هزار نفر) زندگی می کنند که در گروه لزگی ها قرار می گیرند. علاوه بر آن روتول ها (۱۵ هزار نفر)، تساخورها (۵ هزار نفر)، آغول ها (۱۴ هزار نفر)، اودین ها، خینالیق ها، بودوغلوها و قریزها، نیز در این قسمت از قفقاز زندگی می کنند. لزگی ها، بودوغلوها و خینالیقی های می که در جمهوری آذربایجان زندگی می کنند از زبان های ادبی مخصوص به خود استفاده می کنند. گروه زبانی هند و اروپایی قفقاز را روس ها (۲/۲ میلیون نفر) اکراینی ها (۱۵۶ هزار نفر) و بلوروس ها (۲۹ هزار نفر) تشکیل می دهند که عمدتاً در قفقاز جنوبی زندگی می کنند. همچنین ارامنه (۴۶۲۷ هزار نفر) و اقوام ایرانی شامل: اوستی ها (آلان ها)، (۵۹۸ هزار نفر)، کردها (۱۵۲ هزار نفر)، تات ها (۳۱ هزار نفر) و یهودی های کوهستانی و تالشی ها از دیگر اقوام هند و اروپایی قفقازند. در خانواده زبانی آلتایی، گروه زبانی ترک ها را دارد که بیشترین تعداد متکلمین آن مربوط به زبان آذربایجانی است (۶۷۹۱ هزار نفر) که در آذربایجان، ارمنستان (تاپیش از فروپاشی اتحاد شوروی)، گرجستان و داغستان زندگی می کنند. در همین گروه زبانی، قوموق ها، قاراچای ها، بالکارها، نوغای ها، تاتارها و ترکمن های قفقاز قرار دارند. در قفقاز همچنین یونانی ها، آسوری ها، مولداوها، استونها، کولی ها، موردوواها و نیز کُرِه ای ها در گروه های متفاوت زندگی می کنند. اقوام گوناگون قفقاز با وجود زبان های متفاوت، از زبان روسی به عنوان زبان ارتباطی مشترک سود می جویند. در گذشته اغلب قوم قفقاز به مسیحیت اعتقاد داشتند. روس ها، اکراینی ها، اغلب اوستی ها و اغلب گرجی ها و آبخازها، کاباردین ها، "پر اسلاو" و ارامنه "منوفیزیت" هستند. سایر ملل از جمله آذربایجانی ها، تالش ها، تات ها، لزگی ها، و همچنین گرجی ها (آجارها و ینگی لوی ها) و قسمتی از آبخازها و اوستی ها مسلمان هستند. جمعیت قفقاز بر اساس سرشماری ۱۹۸۹ برابر ۲۱/۰۲۶ میلیون نفر بوده است که ۱۵/۷ میلیون نفر آن در قفقاز جنوبی و ۵/۳ میلیون نفر در قفقاز شمالی زندگی می کرده اند. در سال ۲۰۰۱، قفقاز جنوبی ۱۶۸۸۶۷۰۰ نفر جمعیت داشته است.

در حالی که قفقاز شمالی ۵۲۳۳۰۰۰ نفر زندگی می کنند (۱۹۹۸). به بیانی دیگر در سال مذکور در منطقه قفقاز حدود ۲۲ میلیون نفر زندگی می - کرده اند (امیراحمدی، ۳۳۹-۳۴۰).

اهمیت ژئوپلتیک قفقاز و بحران های ناشی از آن

قفقاز منطقه ای بین دریای سیاه و دریای خزر، در جنوب روسیه و شمال ایران واقع شده است. وسعت قفقاز ۴۴۰ هزار کیلومتر مربع و دارای سه جمهوری مستقل، هفت جمهوری خودمختار و چهار استان خودمختار می باشد. این منطقه در طول تاریخ از ابعاد مختلف برای قدرتهای اروپایی و آسیا با اهمیت بوده است. پس از فروپاشی شوروی به دلیل تمایلات جدایی طلبانه برخی از اقوام در قفقاز شمالی اهمیت آن برای مسکو مضاعف شده است. از نظر اقتصادی، قفقاز ۱۶ درصد نفت، ۳۱ درصد گاز طبیعی، ۶ درصد زغال سنگ، و ۸ درصد انرژی الکتریکی شوروی سابق را تولید می کرده است. در قفقاز ۷۰ هزار کیلومتر راه زمینی و ۵۵۰ کیلومتر شبکه راه آهن وجود دارد که ارتباط بین ایران، آسیای مرکزی، اروپا و ترکیه را فراهم می آورد و به عنوان پل ارتباطی میان شمال و جنوب و شرق و غرب از اهمیت ویژه ای برخوردار است. قفقاز توانایی تولید بیش از سه میلیون تن فولاد و ۴ میلیون تن سیمان را داراست. در این منطقه سالانه حدود ۶۰ میلیارد کیلو وات ساعت برق تولید می شود. هنوز تمام توان های تولید برق آبی منطقه بهره گرفته نشده است. عبور نفت و گاز بر اهمیت منطقه قفقاز افزوده است. در قفقاز دو منبع عمده استخراج و تولید گاز طبیعی یکی در قفقاز جنوبی در قاراغ باکو و دیگری در قفقاز شمالی در گروزنی وجود دارد. این خطوط در ۱۹۵۹ به بهره برداری رسیده است. یکی از پروژه های مهم در این زمینه خط لوله باکو - تفلیس - جیحان می باشد که با تشکیل کنسرسیومی از برخی از بانک ها و شرکت های نفتی غربی، ساخت آن را به اتمام رسیده است (واعظی، ۷۳).





تحول در ژئواستراتژی آسیای مرکزی و قفقاز و خلا قدرت در سال های اولیه پس از فروپاشی، برای برخی بازیگران منطقه ای و فرامنطقه ای این ادراک را ایجاد کرد که یک خلا ژئوپلیتیکی در این منطقه به وجود آمده است. از همین رو این قدرت ها در پی آن برآمده اند تا با به دست آوردن نفوذ و جایگاه مناسب در منطقه با اتخاذ راهبردها و توسل به ابزارهای مختلف، در ساختار قدرت منطقه ای سهمی برای خود بیابند. از این رو در سال های اولیه پس از استقلال با توجه به معطوف شدن روسیه به مشکلات داخلی، فرصتی برای قدرت های منطقه ای و فرامنطقه ای به وجود آمد تا با توجه به عواملی همچون ارزش ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک آسیای مرکزی و قفقاز، منابع و ذخایر فراوان نفت و گاز خزر، موقعیت گذرگاهی، ارتباطی و ارزش استراتژیک دریای خزر و دریای سیاه، کنترل تولید منابع و خطوط لوله انرژی، توان تاثیرگذاری بر بحران های منطقه و علایق مشترک فرهنگی و تاریخی و اقتصادی میان کشورهای منطقه با برخی همسایگان، برای تحقق اهداف خود و پر کردن خلا قدرت در آسیای مرکزی و قفقاز به رقابت با یکدیگر بپردازند (واعظی، ۵۸-۹).

یکی از میراث های شوروی برای کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز بی نظمی در مرزهای جغرافیایی این کشورها و عدم تناسب این مرزها می باشد. تعیین مرزهای این کشورها با اهداف سیاسی، نژادی و قومی صورت گرفت و در آن به بسیاری از ملاحظات انسانی قومی و جغرافیایی توجه نشده است. این موضوع در سال های پس از فروپاشی شوروی به یکی از عوامل اختلاف و مناقشه در منطقه تبدیل و سبب بروز بحران های ژئوپلیتیکی نیز گردیده است. یکی دیگر از تبعات جغرافیایی و طبیعی فروپاشی شوروی محصور بودن کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به استثنای گرجستان در خشکی و محروم بودن آنها از خطوط مواصلاتی مستقیم دریای آزاد است. برای جبران این تنگناهای جغرافیایی، این کشورها به برخی از کشورهای همسایه به عنوان گذرگاه و مسیر دسترسی به آبهای آزاد نیازمند گردیده اند. علاوه بر محصور بودن

این کشورها در خشکی، به دلیل شرایط نامساعد جغرافیایی، وجود برخی مناقشات در منطقه و اختلاف نظر و رقابت میان رهبران برخی از کشورها، جابه جایی انرژی با مشکلات متعددی مواجه بوده است. این عامل نیز همراه با ملاحظات سیاسی، رقابت میان قدرت ها برای احداث خط لوله نفت و گاز و تعیین مسیر خطوط مواصلاتی را برانگیخته است. پس از گذشت ۱۵ سال، این مشکل به صورت کلان همچنان به قوت خود باقی است و طرح های مختلف به دلیل رقابت های سیاسی و اقتصادی قدرت مربوط (به ویژه آمریکا و روسیه) معطل مانده است (واعظی، ۶۰-۱).

جغرافیا این کشورها را بین کشورهای روسیه، خاورمیانه، اروپا و آسیای مرکزی و سرنوشت این کشورها را محل برخورد و چهار راهی برای ابرقدرت ها قرار داده است. این قدرت ها در این منطقه بیشتر با میدان نبرد مواجه بوده اند تا دادوستد و بازار. طی سال های ۲۰-۱۹۱۵ و ۴-۱۹۹۱، حمایت ترکیه از آذربایجان و روسیه از ارمنستان به خاطر اولویت های استراتژیک آن ها به آتش جنگ و کشتار کمک کرده است. تا اواخر دهه نود قرن بیستم، مسکو و واشنگتن سیاست های خود در قفقاز را به خاطر رقابت در منابع انرژی و خطوط لوله انتقال انرژی آذربایجان از دریای خزر دو قطبی کردند. بنابراین ایالات متحده آمریکا، روسیه، ترکیه و ایران بیشتر به دنبال منافع خود در قفقاز بودند تا خود قفقاز. عامل دیگر ذخایر نفت دریای خزر می باشد که ابتدا سروصدای زیادی می کرد؛ سپس به استهزا گرفته شد و سرانجام به نظر رسید که واقعی باشد (دووال، ۱۹۴-۵). مطابق برآورد متخصصین جغرافیای سیاسی، ذخایر نفتی دریای خزر ممکن است از لحاظ کمی با ذخایر نفتی خلیج فارس یکی نباشد ولی از لحاظ کیفی قابل ملاحظه بوده و می تواند جایگزین مناسبی برای منابع انرژی در قرن بیست و یکم باشد (حاتمی، ۱۹۶) لذا حساسیت روسیه از جنبش های استقلال طلبی در قفقاز شمالی - که پس از فروپاشی شوروی به وقوع پیوسته است - بدین خاطر است. علاوه بر این به گفته یکی از کارشناسان منطقه قفقاز شمالی به عنوان نگهبان



روسیه در مقابل جهان اسلام ایفای نقش می کند و در واقع نقش منطقه حائل و خط دفاعی روسیه را دارد (واعظی، ۷۳).

گذشته از مسئله انرژی، مسئله بحران ساز در این منطقه (و لذا عامل بی ثباتی در منطقه) بحران های قومی و احساسات ملی گرایانه اقوام ساکن در قفقاز می باشد. به طور کلی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز که در نتیجه تغییر انقلابی ناشی از فروپاشی شوروی به استقلال غیرمنتظره و تحمیلی دست یافته اند به طور جدال آمیزی در چالش تعریف های متعارض از جمع خود قرار گرفته اند. عدم آمادگی قبلی برای استقبال از این حادثه - از لحاظ احساسی میمون- همراه با تحولات جهانی در زمینه رقابت های شدید اقتصادی و پیچیدگی های تکنولوژیک و ارتباطی - علمی - فرهنگی، کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را به طور زودرس و ناخواسته ای با دو گرایش فراملی - فروملی روبه رو ساخته است که به طور همزمان شکل گیری هویت ملی را دچار دو فشار انقباضی از درون و انبساطی از بیرون کرده است و در نتیجه تعادل کشورهای تازه تولد یافته و هویت ملی در حال شکل گیری آن را نیز به هم زده است. مواردی که به طور عینی به صدور این دو فشار انقباضی - انبساطی انجامیده اند عبارتند از: وفاداری به قومیت های زبانی و محلات شهری از سطح فروملی که فشار انقباضی بر هویت ملی وارد می کند؛ و وفاداری به نظام فوق ملی عاری از طبقه شبیه شوروی، احیای امپراتوری اسبق روسیه در مقابل تمایل به تشکیل امت اسلامی که از سطح فراملی فشار انبساطی بر هویت ملی وارد می کند. فشارهای رقیب و معارض فوق از یک واقعیت بنیادین جمعیت شناختی و سه واقعیت زمینه-ای: عدم آمادگی جامعه برای انقلاب تحمیلی سیاسی، ظرفیت کم اقتصاد تک محصولی، و فرهنگ توسعه نیافته یکپارچه ساز سرچشمه می گیرد (سیف زاده، ۷۴-۷۳).

در رابطه با بحران قومی در قفقاز، صرفاً ارمنستان است که از مشکلات قومی و فرقه



ای جدی به دور است. اگر از جمعیت ۴۰ تا ۵۰ هزار نفری کردهای یزیدی که در اطراف کوه آارات در ارمنستان مستقر هستند بگذریم، مابقی جمعیت ارمنستان، ارمنی هستند و به همین دلیل ارمنستان ظرفیت تشکیل دولت و ملت تک قومی را دارا می باشد. اما دو کشور دیگر قفقاز جنوبی یعنی جمهوری آذربایجان و گرجستان با تنوع قومی قابل توجه امکان پیاده کردن چنین مدلی ندارند. در نتیجه کوشش در راستای این هدف جامعه دو کشور را با چالش گسترده ای روبه رو خواهد کرد. مقامات جمهوری آذربایجان با انکار با به حداقل رساندن قومیت های غیر آذری و افزایش تعداد آذری ها سعی در اجرای مدل "دولت و ملت تک قومی" را دارند. پس از فروپاشی شوروی مثل تمام جمهوری های آسیای مرکزی و قفقاز بخش قابل توجهی از جمعیت جمهوری آذربایجان (به خاطر سیاست مذکور و یا به خاطر جنگ)، نیز به خارج از کشور به ویژه روسیه مهاجرت کرده اند. این جمعیت را می توان بالغ بر یک میلیون و پانصد هزار نفر در نظر گرفت (احمدی، ۹۴). پیچیده ترین وضعیت در منطقه قفقاز شمالی می باشد که مرز مشترک فدراسیون روسیه را با کشورهای قفقاز جنوبی تشکیل می دهد. این منطقه با دارا بودن بیش از نوزده گروه قومی و محلی (بر اساس آمار سال ۱۹۸۹) و نیز عده قابل توجهی افراد روس تبار و نیز اقلیت های قزاق، نوغای و برخی گروه های دیگر، به یکی از متنوع ترین مناطق جهان از نظر زبانی و قومی تبدیل شده است و با در نظر گرفتن سه گروه زبانی اصلی و نیز مذاهب موجود در منطقه اوضاع پیچید می نماید. به طور واضح باید گفت که تمامی ملت های قفقاز شمالی در آینده در صورت وجود شرایط مناسب با توجه به تمایلات جدایی طلبانه می تواند منشایی ثباتی و بحران شوند (واعظی: ۸۲). لذا دلیل دیگری که چرا قفقاز نادیده گرفته نمی شود (علاوه بر مسئله انرژی) بحران های حل نشده (قومی) قفقاز به ویژه نزاع قره باغ می باشد. قره باغ را می شود نمونه ای از "تئوری ژئوپلیتیکی هرج و مرج" نامید (دووال، ۱۹۵).

پس به طور کلی عوامل اهمیت منطقه قفقاز که زمینه ساز بحران و یا حساس شدن این

منطقه نیز شده است را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱- حلقه وصل میان قاره های اروپا و آسیا - ۲ پل ارتباطی میان شمال و جنوب و شرق و غرب (آسیا و اروپا) - ۳ محل تلاقی تمدن ها و اقوام بزرگ و کهن - ۴ همسایگی جهان اسلام و جهان مسیحیت - ۵ ذخایر نفت و گاز منطقه، به عبارتی این منطقه یکی از مسیرهای ترانزیت نفت و گاز به اروپا می باشد (معظمی گودرزی، ۱۵) - ۶ نقش قفقاز در بقای فدراسیون روسیه: این منطقه را باید شاهراه تنفس استراتژیک روسیه دانست (حاتمی، ۴۹-۵۰). پس از فروپاشی شوروی، نقش روسیه در ارتباط تشدید یا یا تخفیف بحران ها حاکی از توجه جدی روسیه به این منطقه می باشد. روسیه را باید یکی از طرف-های اصلی در معادلات سیاسی قفقاز محسوب نمود و فعل و انفعالات سیاسی و رفع معضل عمده در قفقاز بدون مشارکت روسیه امری دشوار خواهد بود (واعظی، ۱۲۷). به طور کلی منطقه قفقاز و آسیای مرکزی از نظر ژئواستراتژیکی موقعیت مسلطی در جهان دارد. این منطقه تحت محاصره اروپا روسیه چین و هند قرار دارد و از قسمت جنوب توسط بلوک کشورهای مسلمان یعنی افغانستان پاکستان و ایران و ترکیه احاطه شده است. این واقعیت تاریخی است که در حال حاضر اسباب نگرانی بعضی از قدرت های فرامنطقه ای نظیر ایالات متحده را فراهم آورده است (حاتمی، ۴۹-۵۰) کنترل مناطق آسیای مرکزی و قفقاز چه به عنوان برنامه بازدارنده نفوذ اسلام سیاسی (در برابر ایران)، چه به عنوان تسلط بر یک منطقه حساس استراتژیک، در راس سیاست های آمریکا قرار دارد. همچنین تضعیف هر چه بیشتر روسیه و جلوگیری از احیای مجدد قطبی دیگر در برنامه استراتژیک آمریکا قرار دارد (همان، ۵۱).



نتیجه گیری

همان گونه که از این نوشتار برآمد، موقعیت جغرافیایی استراتژیک، منابع انرژی، قومیت های مختلف زبانی - که دارای تاریخ و میراث کهن بوده اند و اکنون پس از فروپاشی شوروی به دنبال حفظ و یا احیای ملیت خود برآمده اند-، همه و همه دست به دست هم داده، و منطقه قفقاز را در طول تاریخ به یکی از مناطق مهم دنیا برای ابرقدرت ها تبدیل کرده است؛ به طوری که اهمیت جغرافیایی و ژئوپولیتیکی این منطقه موجب نزاع قدرت های بزرگ از قدیم الایام بر سر آن شده است. در دوره باستان این منطقه مورد نزاع ایران و روم (و سپس بیزانس) بود. در قرون هجدهم و نوزدهم روسیه، ایران و عثمانی بر سر آن نزاع داشتند و هم اکنون نیز ویژگی های این منطقه موجب نزاع قدرت های بزرگ به ویژه امریکا و روسیه بر سر منطقه مذکور شده است. ویژگی های مذکور و شرایط فعلی قفقاز- که همه منبعت از اهمیت جغرافیایی و استراتژیکی آن است- موجب امنیتی شدن منطقه شده است. شاید به همین خاطر است که تا به اکنون در این منطقه دولت مستقل و قدرتمندی به وجود نیامده است. علاوه بر آن، وجود اقوام مختلف در سرزمین قفقاز موجب به وجود آمدن بحران های ناسیونالیستی و در نتیجه توجه بیشتر دولت های منطقه ای و فرامنطقه ای بدان در سال های اخیر شده است.



منابع و مأخذ

- ابن حوقل؛ صوره الارض؛ ترجمه دکتر جعفر شعار؛ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵.
- ابن رسته؛ اعلاق النفیسه؛ ترجمه حسین قره چانلو؛ تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۵.
- اصطخری، مسالک و ممالک؛ ترجمه محمدبن اسعدبن عبدالله تستری؛ به کوشش ایرج افشار؛ تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۴۷.
- امیراحمدی، بهرام؛ جغرافیای کامل قفقاز؛ تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۱.
- باتوانی، امامقلی؛ جغرافیای گرجستان؛ خوانسار؛ ارمنان قلم، ۱۳۸۱.
- بنیکسن، مری، و دیگران؛ باروی شمال قفقاز: دو قرن مبارزه مسلمانان قفقاز؛ ترجمه غلامرضا تهامی؛ تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.
- بهزادی، رقیه؛ قوم های کهن در قفقاز؛ بین النهرین و هلال حاصلخیز؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۲.
- بیات، کاوه؛ قفقاز در تاریخ معاصر؛ تهران: نشر شیرازه، ۱۳۷۷.
- حاتمی، تورج؛ برخورد منافع روسیه و آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز؛ تهران: خورزن، ۱۳۸۱.
- طبری، محمدبن جریر؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۵.
- کستلر، آرتور؛ خزران، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱.
- مقدسی، محمدبن احمد؛ احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی؛ تهران: شرکت مترجمان و مولفان ایران، ۱۳۶۱.
- مینورسکی، و؛ تاریخ شروان و دربند؛ ترجمه محسن خادم؛ تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی، ۱۳۷۵.
- معظمی گودرزی، پروین؛ امنیت در قفقاز جنوبی (مجموعه مقالات)؛ تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۳.
- مسعودی، ابوالحسن علی؛ تنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۱.



- مسعودی، ابوالحسن علی؛ مروج الذهب و معادن الجواهر؛ ترجمه ابوقاسم پاینده؛ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.

- واعظی، محمود؛ ژئوپلیتیک بحران در آسیای مرکزی و قفقاز؛ تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین-المللی، ۱۳۸۶.

مقالات:

- احمدی، حسین؛ چالش های قومی در قفقاز، فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۳، پاییز ۱۳۸۷.

- سلماسی زاده، محمد؛ نگاهی به جغرافیای تاریخی گرجستان از قرن نخست تا پایان قرن دهم هجری؛ فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز؛ سال هشتم؛ دوره سوم؛ ش ۲۸؛ زمستان ۱۳۷۸.

- برجیان، حبیب؛ ترکیب قومی قفقاز؛ ایران شناخت، شماره ۱۰، پاییز ۱۳۷۷.

- سیف زاده، سید حسین، بحران هویت ملی در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز؛ سال دوم؛ ش ۴؛ بهار ۱۳۷۳.

- دووال، توماس؛ بازشناسی قفقاز؛ ترجمه حسن نیازی؛ فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۳۹، پاییز ۱۳۸۱.

- یکتایی، مجید؛ سرزمین قفقاز و مردم آن، بررسیهای تاریخی؛ ش ۵، سال ششم، آذر و دی ۱۳۵۰.

موجود در سایت: Caucasus مدخل انگلیسی واژه -
www.britanica.com

پرتال جامع علوم انسانی